

ادبیات

گفت‌وگو با امیرحسن چهلتن به مناسبت حضورش در فستیوال ادبی برلین

اروپایی‌ها از ادبیات معاصر ما تصویری مبهم دارند

بدون پلات درست و حسابی رمان‌های ما قابل ترجمه نیستند

علی شروقی



علی شروق

نویسنده‌ها با یکدیگر است و طی ده روزی که فستیوال برگزار می‌شود نویسنده‌ها در این جادر جمع می‌شوند و با هم گفت‌وگو می‌کنند و معمولا در همان‌جا قرارهایی هم برای مصاحبه با روزنامه‌نگارها تنظیم می‌شود. این برنامه‌ها و دور هم جمع شدن نویسنده‌ها برای ما که در وطن خودمان از این تجربه‌ها نداریم یا بسیار کم داریم خیلی جالب است و آنجاست که آدم متوجه می‌شود یک نویسنده هم می‌تواند صاحب منزلت باشد و شرکت در این فستیوال از این نظر برای من خیلی تجربه خوبی است.

۴ از شما همانطور که خودتان اشاره کردید تاکنون پنج کتاب به آلمانی ترجمه شده، واکنش منتقدها و مخاطبان آلمانی‌زبان به این کتاب‌ها چه‌طور بوده؟

این دوکتاب جدید که تازه دارد منتشر می‌شود و هنوز به‌دست خواننده نرسیده، اما در مورد کتاب‌های قبلی باید بگویم که استقبال منتقدان از آنها خیلی خوب بوده. برای «تهران، خیابان انقلاب» که اولین کتابی بود که از من ترجمه شد، روزنامه‌های مهمی مثل «فرانکفورتر آلمانینه» و «سودودچه سایونگ» هرکدام دوتا ریویو و نقد چاپ کردند و این‌طور که آنجا به من گفتند چنین اتفاقی خیلی کم می‌افتد. کلا حدود ۴۰ نقد در تقریبا تمام روزنامه‌ها و مجلات مهم آلمان بر این کتاب نوشته شد و همچنین در ایستگاه‌های رادیویی و بکی دو برنامه تلویزیونی در آلمان هم به این کتاب پرداخته شد. استقبال از دو کتاب بعدی‌ام هم خوب بود اما نه به اندازه آمریکایی‌کشی. حالا امیدوارم واکنش‌ها به این دو کتاب اخیرا ترجمه شده هم مثبت باشد. کلا آن‌طور که من احساس کرده‌ام آنها اگر از کتابی خوش‌شان نیاید درباره‌اش سکوت می‌کنند اما وقتی از کتابی حرف می‌زنند به این معناست که نکات مثبتی در آن دیده‌اند.

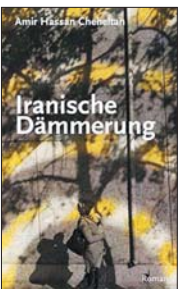
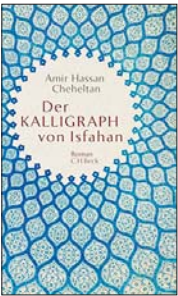
۴ برای آنها کتاب‌های شما بیشتر از چه منظری جالب است؟

روشنفکران آن‌جا هم مثل ما معتقدند که آن‌چه رسانه‌های اروپایی از ایران تصویر می‌کنند با ایران واقعی متفاوت است و این را مخصوصا زمانی بیشتر احساس می‌کنند که خودشان برای چند روز به ایران سفر می‌کنند. آن‌وقت است که می‌بینند ایران واقعی آن ایرانی نیست که رسانه‌های آنها تصویر کرده‌اند. آن‌چه از ایران در رسانه‌های اروپایی تصویر می‌شود کلیشه‌های فرسوده‌ای است که نه تنها چیزی را درباره این کشور روشن نمی‌کند بلکه به ابهام ماجرا می‌افزاید، در حالی‌که ایران به‌رحال یک کشور نوظهور نیست و در تمدن و فرهنگ جهان نقش داشته است. بنا براین یکی از نکاتی که منتقدان اروپایی در مورد کتاب‌های من تازه آن انگشت می‌گذارند این

است که این کتاب‌ها ایران معاصر واقعی را به ما نشان می‌دهد. خب البته این اعتقاد من هم هست که هیچ چیز به اندازه ادبیات و رمان نمی‌تواند وضعیت یک ملت و روحیاتش را در یک دوره تاریخی منعکس کند. نه روزنامه‌ها قادر به این کار هستند نه کتاب‌های جامعه‌شناسی. البته آن‌چه در وهله اول مهم است این است که این کتاب‌ها لذت خواندن یک متن ادبی را به خواننده بدهد که امیدوارم اینطور باشد.

۴ از دورمانی که اخیرا از شما به آلمانی ترجمه شده «سپیده‌دم ایرانی» را به فارسی خوانده‌ایم و رمان خیلی خوبی هم هست، با اینکه در این‌جا به اندازه کارهای قبلی شما به آن پرداخته نشد، اما «خوشنویس اصفهان» که تازه‌ترین رمان شما هم هست به فارسی درنیامده، ممکن است درباره حال و هوا و داستان آن توضیحی بدهید؟

«خوشنویس اصفهان» رمانی است که مقطع فوق‌العاده حساس و مهمی از تاریخ ما را در بر



را علنی می‌فروشدند. داستان عاشقانه‌ای من در چنین زمینه وحشتناکی است که نقش شده است.

۴ این‌طور که می‌گویید این رمان با رمان‌های قبلی‌تان دو تفاوت دارد: یکی اینکه در این رمان به جای ایران معاصر به سراسر یک دوره قدیمی‌تر از تاریخ ایران رفته‌اید و دیگر این‌که این بار تهران زمینه رویدادهای داستان نیست.

بله، چون آن مقطع تاریخی که محل وقوع حوادث‌اش اصفهان بوده خیلی ذهنم را به خودش مشغول کرده بود.اصفهان در آن زمان شهر آبادی بوده که بسیاری از جهانگردها آن را نسبت به شهرهایی مثل پاریس یا لندن واجد جنبه‌های مثبت بیشتری می‌دانستند. بعد می‌بینید که محمود افغان با چندهزار سرباز پابرهنه این شهر آباد و بزرگ را به

زانو در می‌آورد، در حالی‌که این آدم شهرهای سر راه را بعد از تصرف نمی‌توانستند نگه دارد و جز اصفهان نمی‌توانند جای دیگری از ایران را تصرف کند اما قلب ایران و آن پادشاهی از درون پوسیده را به‌راحتی تصرف می‌کند. راستشش آن محاصره هشت ماهه من را مبهوت کرد و وقتی تاریخ دویست‌ساله دوره صفویه را خواندم تا به رازهای چنین شکستی پی ببرم بر بهت من افزوده شد چرا که می‌دیدم ایران عصر صفوی پیش از آنکه آن‌طور تضعیف شود چه شکوه و ابهتی نزد غربی‌ها داشته و آنها همیشه می‌خواستند در برابر عثمانی ایران را به عنوان متحد خود نگه دارند. بیش از دوسال به خواندن تاریخ عصر صفوی مشغول بودم و البته اول نه به این قصد که رمان بنویسم، اما وقتی تصمیم به نوشتن این رمان گرفتم راجع به آن دوره بیشتر تحقیق کردم. امیدوارم توانسته باشم در این رمان دلایل سقوط اصفهان را نشان دهم. در عین حال این رمان ستایش خوشنویسی فارسی هم هست چون یکی از کاراکترهای اصلی آن خوشنویسی است که فقط «مثنوی» را خوشنویسی می‌کند و به همین خاطر هم از سوزی دربار مورد انتقاد است. بنابراین برای نوشتن این رمان در زمینه خوشنویسی هم زیاد مطالعه و تحقیق کردم.

۴ امیدوارم این کتاب به فارسی در بیاید و بتوانیم مفصل‌تر درباره‌اش صحبت کنیم.

من هم امیدوارم، چون برای من هیچ چیز غم‌انگیزتر از این نیست که نوشته‌هایم به زبان‌هایی در بیاید که خودم قادر به خواندنشان نیستم. هیچ وقت احساس نمی‌کنم اینها کتاب‌های من هستند. کتاب‌های من مثل هر ادبیات دیگری فقط وقتی برایم اهمیت پیدا می‌کنند که به زبان فارسی چاپ شوند.

۴ به نظر‌تان به صرف اینکه یک اثر به زبانی دیگر ترجمه شود، می‌شود گفت که آن اثر جهانی شده؟ این را به این دلیل می‌پرسم که این روز‌ها یک‌جور شوق ترجمه آثار ادبی به زبان‌های دیگر پدید آمده و حتی گاه خبر ترجمه آثاری را به زبان‌های دیگر می‌خوانیم که در خود ایران هم چندان شناخته شده نیستند و اثر اول یا دوم پدیدآورنده‌شان هستند و مترجمان آثار هم ایرانی‌اندی هستند که زبان دوم می‌دانند نه مترجمان خارجی.

به نظر من یک نویسنده، اول باید در سطح ملی به شناخته شود و تا حدودی قدر دیده باشد. ناشران اروپایی هم طبیعتا اگر بخواهند اثری را ترجمه کنند تحقیق می‌کنند ببینند چه نویسنده‌ای تا حدودی مقبولیت ملی دارد و بعد روی آثار او متمرکز می‌شوند. اما چون از ادبیات معاصر ایران به اندازه کافی ترجمه نشده هیچ سابقه‌ای هم برایش به‌وجود نیامده. برای همین اروپایی‌ها از ادبیات معاصر ما تصویری مبهم دارند و نمی‌خواهند در این مورد ریسک کنند. به‌خصوص که صنعت نشر اروپا هم پیرو مشکلات اقتصادی که الان در آن‌جا وجود دارد، دچار مشکلات مادی است و رقبیی هم مثل اینترنت برایش پیدا شده و علاقه به خواندن کتاب کمتر شده و برای همین ناشران اروپایی با افت تیراژ روبه‌رو هستند و در ترجمه آثاری که درست نمی‌شناسند احتیاط می‌کنند.

البته در مورد خودم باید بگویم که بعد از استقبال از ترجمه آلمانی «تهران، خیابان انقلاب» ترجمه آلمانی چند کتاب دیگر مرا انتشارات C.H.Beck که یکی از بهترین و قدیمی‌ترین ناشران آلمان است و بیش از دویست سال از تأسیس‌اش می‌گذرد منتشر کرد. پیش از آن‌که اولین کتاب من به آلمانی ترجمه شود من برای یکی دو روزنامه مهم آلمانی مقاله‌هایی به ناشر آلمانی «تهران، خیابان انقلاب» ترجمه کتاب‌هایم را به آلمان یک اسم داری و می‌شود کتاب‌هایت را به آلمانی ترجمه کرد. آن موقع من تازه به ناشر آلمانی دادم و این شروع خیلی خوبی بود و در آلمان چنان سر و صدا کرد که در نمایشگاه کتاب فرانکفورت سال ۲۰۰۹ من روی میل آبی بودم که مخصوص نویسندگانی است که کارشان خیلی گرفته واز آنها دعوت می‌شود که روی میل آبی بنشینند تا من بروم. من می‌خواهم بدانم کیست. بعد هر جهت من یک مقدار از این موفقیت را هم پای شانس می‌گذارم، یعنی نمی‌گویم که حالا اثر ادبی من آلمانی‌ها را شگفت زده کرده و فلان. خب به هر حال چیزهای دیگری هم در این قضیه دخیل بوده‌مثل موفقیت خاص اجتماعی ایران و اینکه ایران در صدر خبرهاست و عواملی از این دست اما مهم‌تر از همه این بوده که در وهله اول این ادبیات برای خواننده‌های آلمانی زبان قابل قبول بوده است.نمی‌دانم این ادعا تا چه حد بزرگ است اما شاید موفقیت کتاب من باعث شد که چند کتاب دیگر فارسی هم به آلمانی منتشر شود. اما شما اگر دو گویک سرچ کنید یک نقد هم راجع به آن کتاب‌ها در مطبوعات آلمانی نمی‌بینید. این را هم بگویم که راستش من برخی اداها مثل زبان آوری و کارهایی از این دست را در ادبیات خودمان درست نمی‌دانم و فکر می‌کنم این کارها دیات ما را محدود می‌کند.بسیاری از رمان‌های ما ضعف پلات دارند. برخی از آنها یک داستان کوتاه کش آمده هستند.

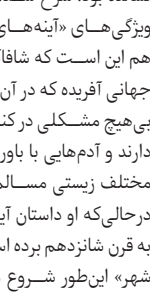
۴ **امده در صفحه ۱۱**

شهرآینه‌ها

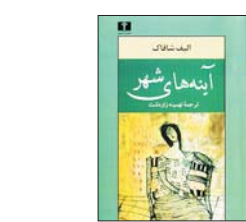
به‌تازگی رمانی از الیف شافاک، نویسنده مشهور ترکیه‌ای، با عنوان «آینه‌های شهر» با ترجمه ته‌مین زاردشت در نشر نیلوفر منتشر شده است. شافاک از نویسندگان مطرح امروز ترکیه است که آثارش هم

در ترکیه و هم در سطحی جهانی شناخته‌شده‌اند. او در سال ۱۹۷۱ متولد شده و به‌خاطر شغل مادرش که دیپلمات است، به بسیاری از نقاط جهان سفر کرده است. او سال‌های اولیه زندگی‌اش را در مادرید گذرانده و بعد به استانبول برگشته و سفرهای او به نقاط مختلف همچنان ادامه دارد و رد این سفرها را می‌توان در داستان‌های او جست‌وجو کرد. مترجم کتاب در بخشی از مقدمه کتاب درباره جهان داستانی شافاک نوشته: «دنیا جادویی الیف دنیای موجودات و اتفاقات خارق‌العاده نیست. همین دنیایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، ساده، گاهی ملال‌آور و پیش‌پاافتاده. در آینه‌های شهر نه اسپانیا و نه استانبول، نه جادو و نه تفتیش عقاید و نه حتی عشق ممنوع، به اندازه عناصر آشنایی که الیف به آنها خاصیتی جادویی بخشیده، برجسته نیستند. خود الیف درباره رمانی دیگر گفته بود دوست دارد از عناصر پیش‌پاافتاده و بی‌اهمیت بنویسد. در آینه‌های شهر زنی به پرواز درمی‌آید اما دخترچپ‌های یک‌شه پیر می‌شود. می‌شود یاشلی. در سراب‌های که محبوسش بوده اچنه را به خدمت می‌گیرد و راه‌هایی برای مسافرت دارد که برای کسی آشنا نیست. نگاه شافاک به اشیا بی‌شباهت به نگاه اعصابی شاعر نیست. اما دنیای جادویی اشیای شافاک از ملال حاکم بر اشعار بیرون فاصله دارد. اشیای شافاک پند نمی‌دهند بلکه بازیگوش هستند و ماجراجو: سرمه‌دانی که سال‌های‌سال عشق خود را به مهره بلورین چونان سری در سینه پنهان کرده بود. از پی او قصد پرش داشت اما از عهده‌اش برنیامد و با آوایی سوزناک نوحه‌ای سر داد. زبرجدی که هر فرصتی را غنیمت می‌شمرد تا ثابت کند عشق و شیدایی نرزد او بی‌اعتبار است، درست زمانی که از آندوه سرمه‌دان لب ورچیده بود، متوجه نگاه‌های خیره‌رنگ زیتونی‌رنگی شد که بر عصایی از چوب درخت گل سرخ نشاندۀ بود. سرخ شد.» از مهم‌ترین ویژگی‌های «آینه‌های شهر» یکی این است که شافاک در این رمان جهانی آفریده که در آن ادیان مختلف بی‌هیچ مشکلی در کنار هم حضور دارند و آدم‌هایی با باورها و اعتقادات مختلف زیستی مسالمت‌آمیز دارند.

درحالی‌که او داستان آینه‌های شهر را به قرن شانزدهم برده است. «آینه‌های شهر» این‌طور شروع می‌شود: «دلم که می‌گیرد به خودم یادآوری می‌کنم برای چه اینجا آمده‌ام. از تکرارش خسته نمی‌شوم تا سر سوزنی تردید در ذهنم باقی نماند.» به شهر آینه‌ها آدم‌چون در داستانی هستم که پیش از من نوشته شده. در شهر آینه‌ها هستم چون می‌خواهم بدانم کیستم. از وقتی آمده‌ام می‌شود گفت پایم را از خانه بیرون نگذاشته‌ام. فقط یک‌بار سوار قایق شدم و سری به آن طرف زدم؛ چندباری هم در ساعات خلوت صبحگاهی خاص‌کوری راگز کردم. همین بس. در یکی از پیاده‌روی‌ها سنگی در چاه معروف نزدیکی‌های داخل چاه و گوش خواباندم تا صدای برخورد سنگ را به ته چاه بشنوم. اما صدایی نیامد. نه صدای سنگی که در آب می‌فتد نه صدای سنگی که به خاک ته چاه بخورد... انکار قبل از این‌که به ته چاه برسد، در نیمه راه پخار شد و به آسمان‌ها صعود کرد...».



شافاک یکی از نویسندگان برجسته ترکیه است. او در سال ۱۹۷۱ در استانبول متولد شد. او به دلیل شغل مادرش که دیپلمات است، به بسیاری از نقاط جهان سفر کرده است. او سال‌های اولیه زندگی‌اش را در مادرید گذرانده و بعد به استانبول برگشته و سفرهای او به نقاط مختلف همچنان ادامه دارد و رد این سفرها را می‌توان در داستان‌های او جست‌وجو کرد. مترجم کتاب در بخشی از مقدمه کتاب درباره جهان داستانی شافاک نوشته: «دنیا جادویی الیف دنیای موجودات و اتفاقات خارق‌العاده نیست. همین دنیایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، ساده، گاهی ملال‌آور و پیش‌پاافتاده. در آینه‌های شهر نه اسپانیا و نه استانبول، نه جادو و نه تفتیش عقاید و نه حتی عشق ممنوع، به اندازه عناصر آشنایی که الیف به آنها خاصیتی جادویی بخشیده، برجسته نیستند. خود الیف درباره رمانی دیگر گفته بود دوست دارد از عناصر پیش‌پاافتاده و بی‌اهمیت بنویسد. در آینه‌های شهر زنی به پرواز درمی‌آید اما دخترچپ‌های یک‌شه پیر می‌شود. می‌شود یاشلی. در سراب‌های که محبوسش بوده اچنه را به خدمت می‌گیرد و راه‌هایی برای مسافرت دارد که برای کسی آشنا نیست. نگاه شافاک به اشیا بی‌شباهت به نگاه اعصابی شاعر نیست. اما دنیای جادویی اشیای شافاک از ملال حاکم بر اشعار بیرون فاصله دارد. اشیای شافاک پند نمی‌دهند بلکه بازیگوش هستند و ماجراجو: سرمه‌دانی که سال‌های‌سال عشق خود را به مهره بلورین چونان سری در سینه پنهان کرده بود. از پی او قصد پرش داشت اما از عهده‌اش برنیامد و با آوایی سوزناک نوحه‌ای سر داد. زبرجدی که هر فرصتی را غنیمت می‌شمرد تا ثابت کند عشق و شیدایی نرزد او بی‌اعتبار است، درست زمانی که از آندوه سرمه‌دان لب ورچیده بود، متوجه نگاه‌های خیره‌رنگ زیتونی‌رنگی شد که بر عصایی از چوب درخت گل سرخ نشاندۀ بود. سرخ شد.» از مهم‌ترین ویژگی‌های «آینه‌های شهر» یکی این است که شافاک در این رمان جهانی آفریده که در آن ادیان مختلف بی‌هیچ مشکلی در کنار هم حضور دارند و آدم‌هایی با باورها و اعتقادات مختلف زیستی مسالمت‌آمیز دارند.



آینه‌های شهر
الیف شافاک
ترجمه ته‌مین زاردشت
نشر نیلوفر

مرور

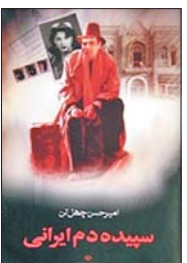
نگاهی به رمان «سپیده‌دم ایرانی» امیرحسن چهلتن حافظه اشغال شده

«یک بیچارگیِ بخصوص! و این حالت حقیقی‌یِ درونش بود؛ حس و حالی آشنا! حالتی که در همه‌ی عمر بیش از هر حالت دیگری تجربه کرده بود همین بیچارگیِ بخصوص بود.»

(سپیده‌دم ایرانی / ص۶۹)

امیرحسن چهلتن چند سال پیش در گفت‌وگو با روزنامه شرق درباره ادبیات و تاریخ گفته است: «آدم‌های معمولی در برابر تاریخ دست وپا بسته‌اند.» عصاره رمان‌های چهلتن را می‌توان به یاری همین جمله استخراج کرد. رمان‌هایی که وقایع‌شان بر زمینه تاریخ معاصر ایران روی می‌دهند و در آنها سرنوشت آدم‌های معمولی نوعی با این زمینه تاریخی گره می‌خورد. تاریخ برای چهلتن، یک عنصر دراماتیک و عامل اصلی جهت‌دهنده به حوادث داستان است. چهلتن با قراردادن آدم‌های معمولی در متن تاریخ، نقاط تاریک تاریخ را می‌کاود و این را که تاریخ چگونه سرنوشت آدم‌ها را ناخواسته به سمتی سوق می‌دهد که آنها آن را پیش‌بینی نکرده‌اند. در «سپیده‌دم ایرانی» نیز شاهد این بازی دراماتیک تاریخ با شخصیت‌های خیالی داستان هستیم. ایرج بیرشگ، قهرمان این رمان، بر اثر شرکت در عملیات ترور شاه مجبور به فرار از ایران می‌شود. فراری که او را از همسر جوان‌اش، «میهن»، جدا می‌افکند و ۲۸ سال در اردوگاه کار اجباری در روسیه گرفتار می‌کند. ایرج هنگام فرار در مرز روسیه دستگیر می‌شود. شب اول بازداشت صحنه‌ای تکان‌دهنده می‌بیند که این، مسیر زندگی خانوادگی‌اش را تغییر می‌دهد. ایرج با دیدن این صحنه دیگر نمی‌تواند به همسرش میهن نامه بنویسد. میهن این بی‌خبری از ایرج را به حساب بی‌وفایی او می‌گذارد. ایرج پس از ۲۸ سال در حالی به تهران بازمی‌گردد که با کل چشم‌انداز پیش روی خود بیگانه است. این بیگانگی، این گنج‌شدن، این گرد‌گرم موقعیت خود در موقعیت تاریخی تازه، داعی است که تاریخ بر پیشانی ایرج زده است. ایرج در بازگشت به تهران مکان و زمان را گم کرده است. او تاریخ خود را از دست داده است و جای پای سفتی ندارد.

ایرج به گسستی ۲۸ ساله از تاریخ خود و از زندگی شخصی‌اش دچار شده و مسئول این گسست، تاریخ است. اینجاست که زندگی شخصی او تحت‌تأثیر تاریخ دستخوش بحران می‌شود. در داستان چهلتن رفتار خشن سرباز روس با عکس «میهن» فاعل داستانی این بحران است. این سرباز روس گویی نماینده وجه مذکر تاریخ است و همین وجه مذکر است که رابطه عاشقانه ایرج و همسرش شاه همراه دار و دسته‌اش در خیابان جولان می‌دهد تا از طرف حکومت شاه عرصه عمومی را وحشت‌زکا کند و



جالب اینکه این تن مرانده، یک‌دم در تن مرانده خود حمل می‌کند و جالب اینکه این تن مرانده، یک‌دم در «سپیده‌دم ایرانی» هم ظاهر می‌شود و در بجوجه بگیروبیندهای حکومت شاه همراه دار و دسته‌اش در خیابان جولان می‌دهد تا از طرف حکومت شاه عرصه عمومی را وحشت‌زکا کند و



«ایرج به دنبال لحظه‌ای سکوت و با لحنی که انگار خبر مگر کسی را می‌دهد، گفت: لات‌های شهر کلوب حزب را اشغال کرده‌اند! از باب همایون که بالا می‌آمدن، دیدمشان. کرامت سردرشته‌شان بود.» جایی دیگر از رمان، آنجا که ایرج پس از ۲۸ سال با همسرش روبه‌رو می‌شود و ناگهان به یاد آن سرباز روس می‌افتد، ذهن‌اش حین یادآوری آن تصویر موخش این‌گونه خوانده می‌شود: «سرباز دبیلاق روس! در محاصره تپه‌های شنی و ماهورهای دلگیر مرز در انتظار شکار بخت‌برگشته‌هایی که به امید عیث و سودایی خود را قربانی‌ی هووهی باد و وهم بیابان می‌کردند و در یک درماندگیِ مطلق شاهد خاموش تجاوز به عزیزترین مایملک خود باقی می‌ماندند! مردی که جز یاد یک زن عیسی با خود نمی‌برد، در اولین بزنگاه آن را به تاراج داد.» نقطه تلاقی زندگی شخصی ایرج با تاریخ همان نقطه‌ای است که وجه پنهان تاریخ را آشکار می‌کند؛ همان وجهی که تنها در ادبیات قابل مرئی‌شدن است. در تاریخی که شخصیت رمان سپیده‌دم ایرانی زیسته است عشق امری ناممکن است. چیزی است که در کوران حوادث تاریخی هدر می‌شود و شخصیت رمان را شکست‌خورده و به تاراج رفته به‌جا می‌گذارد. تجربه هولناک ایرج، راه عشق را مسدود می‌کند. از سویی تجربه هولناک چنانکه میهن در جایی از رمان می‌گوید منجر به بی‌حافظگی شخصیت‌های رمان شده است. ایرج همچون تصویری است که زمینه خود را گم کرده است و گیج و بی‌حافظه در تهرانی که پس از ۲۸ سال آن را درگورن شده می‌یابد در جست‌وجوی پناهگاهی در گذشته است: «گذشته! همیشه این گذشته بود که او را نجات می‌داد بی‌مثل مخدری او را از هجوم لحظه‌های حال دور می‌کرد.» ایرج گذشته را نخست به‌صورت نوستالژیک به یاد می‌آورد، اما دیرری نمی‌گذرد که تصاویر نوستالژیک گذشته جای خود را به تصاویری تاریخی‌تر و اضطراب‌زا از همان گذشته می‌دهند: «خاطراتش اینک بی‌رتوش و دست‌نخورده بود؛ چیزی که واقعیت داشت! بیست‌وهشت سال تمام از این واقعیت یک کارت پستال ذهنی ساخته بود؛ خودش را فریب داده بود! این بود آدم و دکان و سنگ و درخت این شهر!» گذشته در ذهن ایرج با رنگ‌ها و بوهای نوستالژیک آغاز به حرکت می‌کند اما رمان، این مرئی‌کننده هر آنچه نوستالژی می‌کوشد آن را رتوش و لاپوشانی کند، حرکت گذشته را در ذهن ایرج تا آنجا پیش می‌برد که روی دیگر سکه آشکار می‌شود و رنگ بدلی کارت پستالی که ایرج از گذشته برای خود ساخته است می‌ریزد و جای آن‌را تصویری واقعی می‌گیرد.

بی‌حافظگی یا دقیق‌تر آگر بخواهیم بگویم، اشغال تمامی حافظه توسط یک تجربه هولناک باعث می‌شود که ایرج دیگر نتواند گذشته را مثل قبل به یاد بیاورد و مثل قبل با آدم‌ها ارتباط برقرار کند و این، گویی مقدمه‌ای است برای جور دیگر به یادآوردن. مقدمه‌ای برای آشکارشدن آنچه حافظه آن را مخفی نگه داشته بود. این‌گونه است که نمودهای زیستی که حافظه از گذشته شهر به یاد دارد جای خود را به نمودهایی زبست از همان گذشته می‌دهند و از پس سطح ظاهری و نوستالژیک گذشته تاریخی، وجود نامرئی آن مرئی می‌شود.

۴ **امسال در سایت فستیوال ادبی برلین نام شما هم به عنوان یکی از نویسندگان مهمان آمده است. دلیل دعوت از شما چه بوده؟**

برای اینکه امسال ترجمه آلمانی دو کتاب من، یعنی «سپیده‌دم ایرانی» و «خوشنویس اصفهان»، منتشر می‌شود و از من برای رونمایی ترجمه آلمانی این دو کتاب دعوت شده است.

۴ «خوشنویس اصفهان» به فارسی در نیامده. آن را برای مجوز به ارشاد داده‌اید؟

بله، این رمان هم متأسفانه مثل برخی دیگر از رمان‌های من هنوز به فارسی منتشر نشده. نه، برای اینکه در مورد رمان‌های قبلی که به ارشاد دادم پاسخ‌های مایوس‌کننده‌ای گرفتم و قرارم با خودم این است که یک کتاب بدهم و اگر آن کتاب مجوز گرفت آن‌وقت کتاب بعدی را بدهم. الان برای یکی از رمان‌هایم به اسم «تهران، شهر آخرالزمانی»، اصلاحیه داده‌اند و یکی از موارد اصلاحی حذف یک فصل است. خب این دیگر اسمش اصلاحیه نیست چون رمان را ویران می‌کند.

۴ در فهرست‌های مربوط به دوره‌های قبل فستیوال ادبی برلین هم چندبار نام شما به عنوان مهمان درج شده.

بله، من پیش از این سه‌بار به این فستیوال دعوت شده‌ام و آن سه‌بار هم مثل الان برای رونمایی از کتاب‌هایی که از من به آلمانی ترجمه شده.اولین‌بار در سال ۲۰۰۹ برای رونمایی از کتاب «تهران، خیابان انقلاب» به این فستیوال دعوت شدم، بعد در سال ۲۰۱۱ برای «آمریکایی‌کشی در تهران»، سال ۲۰۱۲ برای «تهران، شهر بی آسمان»، حالا هم که برای همان دو کتابی که گفتم.

۴ برنامه‌ای که در فستیوال برای شما در نظر گرفته شده چیست؟

رسم، همیشه این بوده و امسال هم هست که یک هنرپیشه تئاتر یا سینما به مدت حدودا بیست دقیقه بخشی از کتاب را که خود من انتخاب می‌کنم به زبان آلمانی می‌خواند که امسال در مورد کتاب‌های من این کار قرار است توسط فردریک پتاک انجام شود که در گویک سرچ کردم و دیدم از هنرپیشه‌های معروف و متن تاتر و سینمای آلمان است.معمولا خودم هم چندسطر به فارسی می‌خوانم برای اینکه مخاطبان با لحن و موسیقی زبان اصلی اثر هم آشنا شوند. یک بخش دیگر هم پاسخ به پرسش‌هایی است که مجری برنامه می‌پرسد.

۴ بخشی از داستان را که به فارسی می‌خوانید، معمولا واکنش مخاطبانی که فارسی نمی‌دانند چیست؟

بسیار اتفاق افتاده که اروپایی‌ها وقتی بخشی از داستان را به زبان فارسی شنیده‌اند آمده‌اند و به من گفته‌اند این زبان چه‌قدر قشنگ و گوش‌نواز است. **۴ در فهرست‌های مربوط به دوره‌های قبل فستیوال، نام نویسندگان معروفی مثل یوسا و اورهان یاموک و هرتا مولر هم به‌عنوان مهمان آمده است.**

بله، آنها هم از جمله مهمانان فستیوال بوده‌اند. اگرچه فستیوال ادبی برلین هرسال یک مهمان ویژه دارد و دیگر مهمانان، اغلب نویسندگان هستند که مثل من کتاب تازه‌ای از آنها به آلمانی منتشر شده است. در سال ۲۰۱۲ که به این فستیوال دعوت شده بودم هرتا مولر و اریک امانوئل اشیمیت هم به خاطر کتاب‌های تازه‌شان در آن حضور داشتند. خب این دو نویسنده در ایران شناخته شده هستند اما بسیاری از نویسندگانی هم که به این فستیوال دعوت می‌شوند در ایران شناخته شده نیستند.چون تعداد نویسنده‌های دنیا زیاد است و ما تعداد کمی از آنها و بیشتر دانه درشت‌هاشان را می‌شناسیم.در فستیوال ادبی برلین هرسال نویسندگان زیادی از کشورهای مختلف می‌آیند و محیط خیلی جالبی است. برنامه‌ها بیشتر در خانه فستیوال برلین برگزار می‌شود و در باغچه این ساختمان هم چادری هست که در آن غذا و نوشیدنی سرو می‌شود؛ این چادر به نوعی محل ملاقات